

دانش نامهٔ دین

فضیلت‌های اولیه یا «اصلی» اند^۲ زیرا بر سرشت طبیعی نفس منطبق‌اند و بنابراین، وجود چهارگانهٔ یک خُلق و خوی را تشکیل می‌دهند. به نظر افلاطون، فضیلت سلامت یا تعادل روح است؛ همان‌گونه که روح از سه نیروی عقل، احساس و اراده تشکیل شده است. بنابراین، فضیلت‌های حکمت، عفت و شجاعت با این سه نیرو مطابقت دارند. در هر صورت، این سه خصیصه بیشتر و به طور خاص به حیات فردی اشاره دارند. اما همان‌گونه که بشر بخشی از یک نظام محسوب می‌شود، عدالت نیز فضیلتی اجتماعی است. فضیلتی که دیگران را منظم می‌کند. ارسطو با نظریه افلاطون مبنی بر این‌که فضیلت فطری است مخالفت می‌ورزد؛ فضیلت از طریق عادت به دست می‌آید و برای همه افراد

فضیلت‌های هفتگانه (عطایای روح القدس)^۱ کلیسای قرون وسطا علاوه بر آن‌که «هفت گناه کبیره» را به عنوان سرچشمه گناهان دیگر مشخص کرد، هفت فضیلت اصلی را نیز به عنوان گونه‌های اصلی تمام فضیلت‌های ممکن برشمرد:

۱. فضیلت‌های اصلی در فلسفه یونان. «طبقه‌بندی فضیلت‌ها» به عصر یونانیان بازمی‌گردد. یونانیان فقط چهار فضیلت - حکمت، شجاعت، عفت و اعتدال - را فضیلت‌های بنیادین نامیدند. افلاطون، که این فضیلت‌ها ابتدا در کتاب جمهوری وی پدیدار شد، اشاره می‌کند که این فضیلت‌ها در عصر وی مرسوم بودند. اگرچه افلاطون این فضیلت‌ها را ابداع نکرد، اما این بصیرت بی‌نظیر او بود که این خصوصیات رایج در تفکر عمومی را به عنوان جوهر اصلی تشکیل‌دهندهٔ اخلاقیات برگزید. افلاطون کوشید تا نشان دهد که این فضیلت‌ها،

1. seven virtues or gifts of the Spirit

2. cardo, "hinge"

یکسان نیست، بلکه شرایط فرد آن را تعیین می‌کند. از این‌رو، ارسطو به میزان قابل توجهی فهرست فضیلت‌های اصلی را گسترش داد و به خصوص، «بخشندگی» یا سخاوت را به شمار این فهرست افزود. وی در مقایسه با افلاطون تمایز آشکارتری میان فضیلت‌های عقلانی و فضیلت‌های عاطفی و احساسی قائل بود. مکتب رواقی از افلاطون پیروی می‌کرد و فضیلت‌های اصلی را عناصر تشکیل‌دهندهٔ «حیات مطابق با طبیعت» می‌دانست. عالمان اخلاق از همان زمان افلاطون نظریهٔ وی را به طور کلی پذیرفتند، و هر از گاهی فضیلت‌های دیگر به آن افزوده‌اند. اما نیکخواهی همواره محل اعتنا بوده است. در میان نویسندگان اخلاقی، ابتدا توماس آکویناس در قرن سیزدهم به طور بارزی به بیان نیکخواهی پرداخت که در آن زمان با تعبیر محبت ابراز می‌شد و. همان‌گونه که بعداً در می‌یابیم، نیکخواهی همراه با دو فضیلت دیگر از فضیلت‌های سه‌گانه پولسی، یعنی ایمان و امید، در صدر فهرست افلاطون قرار گرفت. در ابتدا و به خصوص، کسانی که از تفکر یکتاپرستی متأثر بودند، تصور می‌کردند که اراده برای شجاعت و عفت و بصیرت عقلی برای اعتدال و حکمت مؤثر است، اما اخلاق حقیقی امری منهای روح و احساسات نیست. با این وصف، ذهن را هوشیار و اراده را

قوی کنید؛ هیچ‌گونه تضمینی نیست که آنها عمل اخلاقی را درک کنند، مگر این‌که احساس پشتیبان آنها باشد. در واقع، آن‌جا که عقل و اراده به تنهایی حکمفرمایی می‌کنند و روح خاموش می‌ماند شخصیت اخلاقی فاقد تکامل است؛ همان‌گونه که پولس می‌گوید: «محبت تحقق شریعت است». نیکخواهی همانند دیگر فضیلت‌های اصلی به شیوه‌های گوناگون تفسیر شده و یکتاپرستان اولیه آن را با احسان یکسان دانسته‌اند و فقط در دوران بعدی از اهمیت بیشتری برخوردار شد. در هر صورت، برخی اظهار کرده‌اند که فهرست افلاطون کافی و موجز است و تمام حوزهٔ اخلاق را دربرمی‌گیرد. از آن‌جا که مفهوم دقیق اعتدال، همهٔ انواع سخاوت را دربردارد نیازی نیست که نیکخواهی یا احسان به‌طور خاص ذکر شود.

درست است که باید «عادل باشیم قبل از این‌که بخشنده باشیم»، اما هیچ چیز مانند عدالت صرف نیست. کسی که فطرتاً عادل است ادعاهای دیگران را تصدیق می‌کند و نیکخواهی، احسان و حتی مهربانی و لطف نیز مفاهیم ضمنی عدالت حقیقی‌اند.

۲. فضیلت‌ها در عهد جدید. در عهد جدید نظام اخلاقی خاصی بیان نشده است. مسیح و حواریان وی هنگامی که شرایط اقتضا می‌کرد، به مسائل اخلاقی

می پرداختند. در حالی که بخش‌های متعدد فهرستی از فضیلت‌ها را به دست می‌دهند (متی ۵: ۱-۱۶، فیلیپیان ۴: ۸، غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳، اول قرنتیان ۱۳، کولسیان ۳: ۱۲ و ۱۳، دوم پطرس ۱: ۵-۷)، این بیانات نظام‌مند یا رسمی نیست، اگرچه مشخصه آنها تشابه قابل توجه در معنا و لحن کلام است. آنها معمولاً بر چیزی تأکید می‌کنند که «موهب دلپذیر» خوانده می‌شود و سرچشمه تمام فضیلت‌ها شخصیت را روحیه محبت معرفی می‌کنند. سه فضیلت ایمان، امید و محبت (قرنتیان اول ۱۳، تیموتائوس اول ۲: ۱ و ۳، کولسیان ۱: ۳-۵، رومیان ۵، پطرس اول، عبرانیان ۱۰: ۲۲) در زمره مفاهیم اخلاقی برجسته در نوشته‌های رسولی‌اند، که این امر حاکی از آن است که این سه فضیلت شرایط اخلاقی حیات مسیحی‌اند. آنها بشر را با خدا مرتبط می‌کنند و انگیزه اصلی شکل‌گیری آن نوع شخصیتی هستند که مسیح درصدد تحقق آن بود. این فضیلت‌ها تضادی با فضیلت‌های کلاسیک ندارد. دست‌کم پولس، که تا حدودی با فلسفه رواقی آشنایی داشت، بعید است از جایگاه این فلسفه در اخلاقیات یونان و روم غافل مانده باشد. در عهد جدید این فضیلت‌ها اصلاً انکار نشده، همگی آنها حتی اگر به دنبال هم گفته نشده‌اند حداقل به صورت جداگانه بیان شده‌اند و در واقع به آنها

توصیه بسیاری شده است. ^۳ به رسمیت شناختن فضیلت‌های اصلی از سوی کلیسا. پس از آن‌که فلسفه یونان تأثیر خود را بر مسیحیت اولیه گذاشت. فضیلت‌های اصلی، که برای مدت‌ها عناصر اصلی شخصیت تصور می‌شدند، به تدریج در اخلاقیات مسیحی برای خود جایگاهی یافتند. اما آبا، اولیه، که معتقد بودند که این فضیلت‌ها صرفاً به حیات دنیوی بشر اشاره دارند. فضیلت‌های سه‌گانه پولسی را نیز به عنوان نشانه‌های ارتباط بشر با جهان معنوی به این فضیلت‌ها افزودند. در نتیجه، چهار فضیلت اول را فضیلت‌های «طبیعی» نامیدند و سه فضیلت آخر را فضیلت‌های «فوق طبیعی» یا «الهی»^۱ پذیرش فضیلت‌های اصلی به سرعت صورت نگرفت. مسئله در نزد کلیسا امری پیچیده بود. اگرچه مسیحیت علاقه‌مند بود که آنچه را در تعالیم اخلاقی جهان قدیم خیر به شمار می‌آورد، بپذیرد اما نمی‌توانست از تداعی معانی مربوط به بسیاری از عقاید و اعمال دوران الحاد چشم‌پوشی کند. در این صورت اگر بنا بود که کلیسا دانسته‌های موجود اخلاقی را همگون کند، ناگزیر بود که تفاسیر خود را بر آنها تحمیل کند و آنها را با نظام اعتقادی خود هماهنگ سازد. بنابراین، صرفاً به تدریج روحیه تعدیل

میان اخلاق قدیم و اخلاق جدید پدیدار شد. اولین نویسندگان ماقبل حواریون متمایل بودند که بر نقطهٔ مقابل تأکید ورزند و هر چیزی را که رنگ و بوی اخلاقیات الحادی داشت، رد کنند. اوریگن از نخستین کسانی بود که به اهمیت فضیلت‌های اصلی التفات یافت، و گرچه این فضیلت‌ها را برای شخصیت اخلاقی ضروری می‌دانست، در صدد نبود که به این فضیلت‌ها ارزش مشخصاً مسیحی دهد. با مساعدت آمبروز که کتاب رسالهٔ تکالیف^۱ وی - در واقع نسخهٔ بدل کتاب سیسرو با همین عنوان - اولین رسالهٔ حقیقی در باب اخلاقیات مسیحی است تغییری در نگرش پدیدار شد. در این دوره تلاش شد تا فضیلت‌های افلاطونی و عقاید مسیحی را به یکدیگر مرتبط سازند. وی می‌گوید: «حکمت» عمدتاً الهی است زیرا متعلق آن خدا است. «بردباری» یا شجاعت اساساً قاطعیت در مقابل فریبندگی‌های جهان است. اما آمبروز که به شدت متأثر از مفاهیم عهد عتیق بود، برداشت مادی و محدودتر از این واژه را رها نمی‌کند. «عفت» همان معنای رواقی خود یعنی «رعایت حد و مرز دقیق» در همهٔ رفتارها را حفظ کرد، در حالی که برداشت رواقی از عدالت، به عنوان اتحاد همهٔ علایق بشر، برای دربرگرفتن مفهوم سخای مسیحیت شرح و بسط می‌یابد.

۴. تحول در دوران مسیحیت. بی‌شک نشانه‌هایی از تأثیر دگرگون‌کنندهٔ تفکر مسیحی در نخستین رساله اخلاقیات مسیحی مزبور به چشم می‌خورد، اما در مکتوبات آگوستین، بزرگ‌ترین شاگرد آمبروز، گامی اساسی در مسیحی کردن فضیلت‌ها برداشته شده است. اسامی کهن به کرات ذکر می‌شوند، اما معنایی جدید و متعلق نو دارند که عبارت است از بینش و دلبستگی به خدا. اکنون آگوستین به معرفی ایمان، امید و محبت می‌پردازد و آنها را عوامل سازنده فضیلت مسیحی به شمار می‌آورد، در حالی که چهار فضیلت قبلی صرفاً جنبه‌های متفاوتی‌اند که در آن محبت خدا خود را نشان می‌دهد.

بنابراین وی بردباری را «محبتی می‌داند که مسرورانه همهٔ مسائل را به خاطر خدا تحمل می‌کند؛ اعتدال را محبتی می‌داند که خود را برای خدا کامل و مقدس نگه می‌دارد؛ عدالت را محبتی می‌داند که تنها خدا را اطاعت می‌کند و در نتیجه تمام اموری را که به بشر منوط است مهار می‌کند؛ احتیاط یا خردمندی را محبتی می‌داند که میان مسائلی که در رویکرد آن به خدا مساعدت می‌کنند یا تأخیر می‌اندازند تمایز قایل می‌شود».

فضیلت‌های اصلی از این زمان به بعد تحت تأثیر آمبروز و آگوستین طرحی کلی

مسیحیان نمی‌توانند از این فضیلت‌های چشم‌پوشی کنند. این فضیلت‌ها خصلت‌هایی اساسی‌اند که با تعمید شدن در روح مسیح از معنا و ارزشی جدید برخوردار می‌شوند. دین مسیح اندیشه‌های اخلاقی گذشته را عمیقاً تعدیل کرد، به گونه‌ای که به دستاوردهای جدید تبدیل شده‌اند. سیر اخلاق قدیم هنوز رواج داشت، اما به تدریج به طریقی نوین ساخته می‌شد.^۳ شجاعت کم‌ارج نیست اما ثابت شده است که هنگامی که آشکار می‌شود، نه تنها در میدان نبرد بلکه در مبارزه با نفس به یک اندازه واقعی است.

عفت هنوز به معنای مهار شهوات جسمانی است، اما می‌توان این مفهوم را توسعه داد تا جایگاه صحیح عطوفت‌ها را دربرگیرد. حکمت دیگر ارزیابی خودخواهانهٔ احتیاط دنیوی نیست، بلکه تفسیر صحیح کارهای خداست. عدالت همانند قبل مستلزم سرکوب نفس در کشمکش با حقوق دیگران است اما منشأ آن، عشق به خداست، عشقی که شایستهٔ اوست و [منشأ دیگر آن] درک موضوعات مورد دقت و نظر ما در پرتو اهداف اوست.

۵. اتحاد. آیا می‌توان فضیلت‌ها را متحد کرد؟ شاید نتوان نشان داد که

و قابل قبول برای بحث دربارهٔ اخلاقیات نظام‌مند مسیحی به وجود آوردند. فضیلت‌های سه‌گانه مسیحی به طور دائم در جایگاه خود قرار گرفتند. گاهی اوقات «هفت عطیة روح‌القدس»^۱ که در کتاب اشعیا ۲:۱۱ ذکر شده، اضافه می‌شود، در حالی که در مقابل آنها نیروهای شر با عنوان «هفت گناه کبیره»^۲ (نگاه کنید به مدخل هفت گناه کبیره) قرار دارد. تأثیر تعالیم آگوستین بر نوشته‌های گریگوری کبیر که با استفاده مکرر از تمثیل راه را برای حکمت مدرسی هموار می‌کرد، قابل بررسی است. اما هنگامی که به خود مدرسی‌ها و به خصوص به توماس آکویناس می‌رسیم، تأثیر تفکر آگوستینی را به طور کامل درمی‌یابیم. [قدمت] مدرسی‌ها به منابع کهن نظرپردازی اخلاقی بازمی‌گردد. ارسطو «استاد» بی‌نظیر آنان است. ارسطو مجدداً در آکویناس پدیدار می‌شود؛ اما در پرتو آگوستین فهمیده می‌شود. تقسیم‌بندی ارسطویی دربارهٔ نفس و آموزه «حد وسط» محفوظ ماند، اما اکنون فضیلت‌های اصلی به غایت فوق طبیعی بشر اشاره می‌کنند و از عطایای الاهی محبت نشأت می‌گیرند.

بنابراین در بسط حقیقت مسیحی، فضیلت‌های اصلی از جایگاهی پذیرفته برخوردار شدند. اما این فضیلت‌ها دستخوش تغییری چشمگیر شده‌اند.

1. seven gifts of the spirit

2. seven deadly sins

3. Strong, *Christian Ethics*, P.139-141.

فضیلت‌ها جنبه‌های متفاوت «نیکی» و در عین حال، نموده‌های متفاوت یک اصل‌اند. آگوستین نخستین کسی بود که این حقیقت بزرگ مسیحیت را که این ارتباط انسان با خداست که به حیات اخلاقی انسجام و وحدت می‌بخشد، درک کرد. او فقط زمانی که فضیلت‌های سه‌گانه پولسی-ایمان، امید و محبت - را به عنوان عناصر اصلی و هماهنگ‌کننده شخصیت مسیحی مجدداً اظهار داشت، به روح تعالیم عهد جدید دست یافت. طبق آرای او و عالمان اخلاق دوران بعد، این ویژگی‌ها صرفاً به فضیلت‌های کهن افزوده نشدند، بلکه برای ایجاد وضعیتی معنوی چنان با آنها ترکیب و آمیخته می‌شوند که در کل شخصیت رسوخ می‌کنند و هرگونه تفکر و عمل آن را تعدیل می‌کنند. همان‌گونه که دریافتیم این خصیلت‌های نیک به حدی در حیات مسیحی ضروری‌اند که آنها را «فضیلت‌های الهی» می‌نامند؛ زیرا همان‌گونه که آکویناس می‌گوید، «جهت‌گیری این فضیلت‌های خداست و آنها ما را به ارتباط صحیح با خدا سوق می‌دهند و تنها خدا آنها را به ما اعطا می‌کند».^۱ آنها صرفاً نموده‌های متفاوت یک فضیلت، سه‌جانب یک جواهر، شور عالی روح و سرور احساسات آن‌اند؛ و همانند عدالت در نظریه افلاطون، روح کامل نظم در افراد و جامعه یکسان است و به طور هماهنگ تمام فضیلت‌های دیگر را به

یکدیگر مرتبط می‌سازند. ایمان، امید و محبت یکی‌اند و در عین حال ریشه و ثمره تمام فضیلت‌های اخلاقی‌اند. آنها نگرش و روح انسان‌هایی را تشکیل می‌دهند که مسیح آنها را نجات داده است. اما اگر بخواهیم آنها را «فضیلت‌ها» بنامیم، معنای آنها باید از آنچه قدما از فضیلت می‌فهمیدند، متفاوت باشد. آنها عناصر انسان طبیعی نیستند بلکه حالاتی معنوی‌اند که با نوعی خصیصه اخلاقی تغییر یافته به وجود آمده‌اند. آنها بشر را با خدا مرتبط می‌کنند و بشر را به عضویت نظام معنوی جدید درمی‌آورند. بنابراین، این خصیلت‌های نیک را نباید صرفاً زینت‌هایی ظاهری تصور کرد. آنها در مسیحیان اساسی و لازم‌اند. آنها درخور تمام افراد بشرند. آنها تمام قوای عقل و روح و اراده افراد را مجدداً خلق و شکوفا می‌کنند. آنها فضیلت‌های طبیعی غیرضروری را از دور خارج نمی‌کنند و جانشین آنها نمی‌شوند، بلکه ماهیت آنها را تغییر می‌دهند یا آنها را کامل می‌کنند و به آنها از طریق هدایت به سوی هدفی الهی، انسجام و جهت می‌بخشند.

"seven virtues or gifts of the spirit",
Encyclopedia of Religion and Ethics, vol. 11.
 p. 430.

طیبه مقدم

تقاضاهایی داشت که با ایمان آنان سازگاری نداشت. نقطه اوج این ناسازگاری در ردّ آیین امپراتوری روم و بعضی از مناصب دولتی - بیش از همه منصب قضا - بود که قدرت مرگ و زندگی به آن مناصب سپرده شده بود.

به رغم اشتیاق مسیحیت اولیه به نزدیک شدن زمان پادشاهی، حتی نسل اول مسیحیان پذیرفته بودند که دولت، آورندهٔ نظم در روزگار کهن بود و تا زمان حال نیز ادامه دارد. از این رو، دو دیدگاه متناقض در جوامع مسیحی رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. از یک سو، تحت تأثیر سفرهای تبلیغی پولس، این اندیشه پدید آمد که «مجموعه حاکم» - یعنی نظام سیاسی موجود در امپراتوری روم - از «ناحیه خدا و به خیر شماس» (رومیان ۱۳: ۴-۱) و این که مسیحیان باید «مطیع مقامات دولتی باشند». از سوی دیگر، یکسان دانستن مکاشفه‌ای شهر امپراتوری رم بزرگ با فاحشهٔ بابل عظیم بود (مکاشفه ۱۷: ۷-۳). اولین رویکرد را که پولس تنسیق کرد، در تحولات مربوط به خودآگاهی سیاسی مسیحی نقشی حیاتی داشت. دومی به ویژه در تاریخ بعدی مسیحیت بنیادستیز و صلح‌طلبی مسیحی بنیادستیز قابل ذکر است.

دورهٔ امپراتوری روم و پس از آن. امپراتور قسطنطین اول (درگذشتهٔ ۳۳۷ م.)

کلیسا و دولت Church and State

این تصور که قدرت‌های دینی و سیاسی در جامعه به وضوح متمایز از دیگرند، گرچه هر دو خواهان وفاداری مردم‌اند.

نظریه‌ها در مسیحیت اولیه: تا پیش از ظهور مسیحیت، جدایی نظام‌های دینی و سیاسی در بیشتر تمدن‌ها به وضوح تعریف نشده بود. مردم خدایان کشور خاصی را که در آن می‌زیستند، می‌پرستیدند. دین در چنین مواردی تنها بخشی از دولت بود. در مورد یهود، قانون و حیانی کتاب مقدس، قانون و شریعت بنی اسرائیل را تشکیل می‌داد. مفهوم مسیحی امر دنیوی (سکولار) و امر معنوی ریشه در کلمات عیسی دارد: «آنچه از قیصر است به قیصر رد کنید و آنچه از خداست به خدا» (مرقس ۱۲: ۷). دو حوزهٔ متمایز اما نه یکسره جدای از هم، زندگی و فعالیت بشری را باید از تمییز داد. از این رو، نوعی نظریهٔ دو قدرت مبنای تفکر مسیحی را از همان روزگار اولیه تشکیل داد.

در کلیسای اولیه، نگرش مسیحیان به نظام سیاسی را انتظار قریب‌الوقوع «ملکوت خداوند» تعیین می‌کرد و در نتیجه، نظام سیاسی موجود اهمیت چندانی نداشت و جهت‌گیری به سمت ظهور ملکوت خدا، مسیحیان را با دولت درگیر کرد، دولتی که گاه و بیگاه از آنان

امپراتور پیرو رهبری معنوی کلیسا بود و این تا زمانی بود که فرزند کلیسا بود.

تحولات تاریخی در کلیسا در غرب لاتین، بر خلاف کلیسای ارتدوکس، بیشتر تحت تأثیر قدیس آگوستین در شهر خدا بود که هویت جدیدی عرضه کرد که همان کلیسای روم یا کلیسای اسقف‌نشین روم بود. ادعای نظام دین‌سالار کلیسای روم مبنی بر سلطه داشتن آزادانه، پس از آن بسط یافت که دولت و سازمان اداری امپراتوری روم در غرب به دنبال هرج و مرج‌های ناشی از سقوط روم در قرن پنجم دچار فروپاشی شد. رفته رفته کلیسای روم تنها تضمین‌کننده نظم دانسته می‌شد و پاپ‌های کلیسای روم از این قدرت برای بسط دولتی کلیسایی و استوار کردن این دولت بر یک ایدئولوژی تازه و دین‌سالارانه - این اندیشه که پاپ نماینده عیسی مسیح و جانشین قدیس پطرس است - استفاده کردند.

در چنین فضایی بود که ادعای حقوقی «عطیه قسطنطین» امکانپذیر شد. با این تعبیر دروغین که قسطنطین به پاپ سیلوستر اول (دوره پای ۳۱۴-۳۳۵) سلطه بر غرب و از جمله آن، سمبل‌های امپراتوری حکومت را داد، این عطیه کوشید تا تاریخ پاپی در غرب را از آغاز بازسازی کند، با این هدف که شماری از تحولات مهم سیاسی و دعاوی پاپی را موجه کند. این تحولات شامل انتقال مرکز

در مقام «اسقف امور خارجی» برای خود در رهبری کلیسا حقوق خاصی قائل بود. این امور نه تنها فعالیت «بیرونی» کلیسا را در برمی‌گرفت، بلکه زندگی درونی کلیسا، مانند دعوت کردن برای شوراها، امپراتوری و رهبری آن برای تنظیم اعتقادات اساسی مسیحیت و امضای تصمیم‌های آن، را نیز شامل می‌شد.

یوسیپوس اهل قیصریه (حدود ۲۶۰- حدود ۳۴۰)، الهیدان دربار قسطنطین، برداشت راست‌گیشانه‌ای از پیوند کلیسا و دولت شکل داد. او امپراتوری و کلیسای امپراتوری را دارای پیوندهای نزدیکی می‌دید. در کانون امپراتوری مسیحی، امپراتور مسیحی قرار داشت که نماینده خدا در زمین بود که خدا در او، صورت و قدرت مطلقه خود را نمایان می‌کند. امپراتور مسیحی با داشتن این ویژگی‌ها نه تنها مثل اعلای عدالت بلکه نمونه کامل عشق به بشریت است (نگاه کنید به Caesaropapism).

الهیدانان ارتدوکس همزیستی میان امپراتور مسیحی و رهبر کلیسای مسیحی را برای هماهنگی پذیرفته‌اند. کلیسا اقتدار امپراتور را به عنوان حامی کلیسا و حافظ یکپارچگی ایمان به رسمیت می‌شناسد و دامنه اقتدار او را به صرف حوزه معنوی حفاظت از حقیقت راست‌گیشی و نظم کلیسا محدود می‌کرد. از سوی دیگر،

در بطن همین تحولات، روند فئودالی‌کردن کلیسا رخ داد. رهبران سیاسی حاکم در این نظام، موقعیت‌های حساسی را در کلیسا اشغال کردند. به خاطر همین حمایت، این تحولات سراسر کلیسای امپراتوری را دربرگرفت. در نتیجهٔ همین تحولات، اسقف‌های امپراتوری مقدس روم فرمانروایان انحصاری قلمرو خودشان بودند. آنان در قلمرو خود بیشتر در پی مسائل سیاسی بودند تا مسائل معنوی.

در جنبش عظیم احیای کلیسا که از سدهٔ دهم تا دوران پاپی پاپ گریگوری هفتم در پایان قرن یازدهم ادامه یافت، کلیسای پاپی هم جایگاه مقدس پادشاه را انکار کرد و هم جایگاه دنیوی اسقف‌ها را که امتیازات و اختیاراتشان را از پادشاه گرفته بودند. این کلیسا آزادی کلیسا از مقامات دولتی و نیز تفوق آن بر قدرت‌های این‌جهانی را اعلام کرد. این مناقشه که امروزه از آن به Investiture Controversy یاد می‌شود، به کشمکش حیرت‌انگیز میان مقام پاپی و امپراتور انجامید. کلیسا دیگر نمی‌توانست بر حسب دعاوی‌اش مبنی بر داشتن اقتدار کامل در قلمروهای دنیوی و معنوی به پیروزی کامل برسد.

نهیضت اصلاح دینی و پیامدهای آن. با تضعیف امپراتوری روم مقدس، دولت‌های ملی اروپا به مخالفت با کلیسا برخاستند. نهیضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم

امپراتوری روم به بیزانس در سال ۳۳۰ و جانشین شدن رم جدید پاپی به جای رم کهن، اقتدار پاپی عرفی و حق پاپ در تعیین امپراتور به وسیله تاج‌دادن به وی بود.



توضیحات: امپراتور شارلمانی که تاجگذاری او در سال ۸۰۰ به دست پاپ لئوی سوم ابهام و تیرگی در جدایی میان کلیسا و دولت را پایان داد.

نقطهٔ اوج این موضوع در سال ۸۰۰ و به هنگامی رخ داد که پاپ لئوی سوم تاج امپراتوری رومیان را بر سر شارلمانی نهاد. شارلمانی سپس این حق را برای خود قائل شد که اسقف‌های قلمرو امپراتوری‌اش را خود تعیین کند و اینها همان کسانی بودند که در مسائل سیاسی تا حد زیادی دخالت داشتند. چنین چشم‌اندازهای ناسازگار و متناقض، عامل مناقشات میان پاپ‌ها و فرمانروایان در سراسر قرون وسطی بود.

جنگ‌های هشتادساله از سال ۱۵۶۸ تا ۱۶۴۸) و در انقلاب انگلستان (انقلاب ۱۶۸۸) تفوق یافت.

کوشش‌های نهضت اصلاح دینی برای تضمین آزادی کلیسا، اندیشه‌های عصر روشنگری در باب قانون طبیعت و نقادی اجتماعی انقلاب‌گونه علیه میراث غنی کلیسایی دست به دست هم دادند تا در دوره انقلاب فرانسه در آخرین بخش قرن هیجدهم، جدایی کلیسا و دولت اعلام شود. این جدایی منادی تحولاتی بود که در طول انقلاب امریکا و پس از آن در ضمن تلاش‌های پیرایشگران در برابر نظام اسقفی و پادشاهی انگلستان رخ داد. قانون اساسی جدید ایالات متحده کوشید تا کلیسا را از تحت اشراف دولت رها کند تا بدان مجال دهد تا حداکثر آزادی برای واقع‌نگری در مسائل معنوی را داشته باشد.

"Church and state" in *Merriam-Webster's Encyclopedia of World Religions*, P. 240.

بهر روز حدادی

سوشینت Soshyant

اصطلاح اوستایی «سوشینت» به معنای «سود بخش آینده»^۱ است که مأمور به نجات جهان است. او در آینده پا به عرصه گیتی خواهد نهاد تا موجب رهایی و رستگاری نوع بشر گردد. مفهوم منجی

کلیسا را ناگزیر کرد که بر مسائل معنوی متمرکز شود، و قانون نهضت اصلاح دینی و قدرت‌های رسمی رهبری کلیسا را در دست شاهزادگان قرار داد. در دوران پادشاهی هنری هشتم، کلیسای انگلستان از حوزه اقتدار پاپی فاصله گرفت و در نتیجه، در سرزمین‌های آلمان شاهزادگان حاکم، حامیان رسمی نظام اسقفی پروتستانی شدند. تحولات مشابهی در دولت‌های ملی کلیسای کاتولیک رم مانند اسپانیا، پرتغال و فرانسه رخ داد.

فرقه‌های گوناگون در قرون وسطی مانند کاتارها، والدن‌سیزها و هوسی‌ها اندیشه‌های دموکراتیکی در باب آزادی و برابری مسیحیانی که عضویت داوطلبانه در جامعه قدیسان پیدا کرده‌اند، رواج دادند. این اندیشه در دوره نهضت اصلاح دینی از سوی گروه‌هایی مانند هاتریت‌ها، منونیت‌ها و شونکفلدرها و پیروان توماس منتسر تقویت شد که جنبه‌های دولت سکولار مانند خدمت نظام و منصب‌های دولتی را محکوم می‌کردند و می‌کوشیدند تا جوامعی اشتراکی بر پایه آرمان‌های مسیحی و صلح‌طلبی بنیادستیزانه تأسیس کنند. بسیاری از اندیشه‌های سیاسی آنان که در ابتدا به دست دولت‌ها و کلیساها در دوره‌های نهضت اصلاح دینی و ضد اصلاح دینی به شکلی خونین سرکوب شد، بعدها در جنگ‌های استقلال‌طلبانه هلند

آینده یکی از عقاید اصلی دین زرتشتی است که همراه با اعتقاد به دوالیست در اولین گات‌ها بیان شده است. زرتشت در مقام پیامبر دینی، خود یک سوشینت (سودرسان) بوده که کارهایش را برای «فرشوکرته»^۱ به انجام می‌رسانده است. فرشوکرته پایان مرحله کنونی جهان در زمانی است که هستی به حالت با شکوه خود باز گردانده شده و به رستاخیز منجر خواهد شد.

بعدها سنت زرتشتی این عقیده را در یک افسانه کامل آخرت‌شناسانه گسترش داد و تعداد سوشینت‌ها هم از یک به سه ارتقا یافت. آنها عقیده دارند که همه این منجیان از نطفه زرتشت‌اند که در دریاچه «کنس اویه»^۲ - دریاچه هامون امروزی واقع در سیستان ایران - توسط ۹۹/۹۹۹ «فروشی»^۳ یا ارواح محافظ، محافظت می‌شوند. بزرگ‌ترین سوشینت موعود «استوت ارت»^۴ به معنی «تجسم حقیقت»^۵ پسر «ویسپ توژویری»^۶ - شکست دهنده همه^۷ - سومین و آخرین سوشینت محسوب می‌شود که هستی را منور و باشکوه خواهد کرد و در یشت ۱۹ از او سخن به میان آمده است. با آمدن او، نوع بشر دیگر دستخوش پیری مرگ و فساد نخواهد شد و قدرت مطلق (ملکوت) اهورایی برقرار می‌گردد. در آن زمان، مردگان زنده شده و حیات جاودانه و فناپذیر می‌گردد. سوشینت سلاح برکشیده و دشمنان قلمرو

معنا و حقیقت^۸ را از دم تیغ می‌گذارد استوت ارت همه گیتی را از نظر می‌گذرد و موجب جاودانگی آن می‌شود، او یارانش با نیروهای اهریمنی وارد نبرد بزرگ می‌شود و آنها را از بین خواهد برد اسم استوت ارت و همینطور برادرش «اوخشیت ارت»^۹ - پروران حقیقت^{۱۰} - و «اوخشیت نمه»^{۱۱} پرورنده نماز و نیایش^{۱۲} - حاصل تفکراه الهیاتی است. در یشت‌ها نام سه دوشیزه که به هنگام استحمام در دریاچه کیسانه (هامون) با نطفه زرتشت آبست می‌شوند سوشینت‌ها را به دنیا می‌آورند، آمده است هر یک از این سوشینت‌ها در آغاز یک هزاره ظهور خواهند کرد و وارد عصر دوره تازه‌ای از حیات می‌شوند. استوت ارت در سومین و آخرین هزاره ظهور می‌کند؛ منجی نوع بشر گردد.

اعتقاد به منجی آینده در دور هخامنشی (قرن‌های ششم تا چهارم قبل از میلاد) شکل گرفت. شاید این عقیده در مورد عنصر اصلی شکل‌گیری اعتقاد به

1. Frashokereti
2. Kansaoya
3. Fravashis
4. Astvatereta
5. Embodies Truth
6. Vispataurvairi
7. Conquers All
8. Asha
9. Ukhshyatereta
10. He Who Make Truth Grow.
11. Ukhshyatnemah
12. He Who Makes Reerence Grow.

سال ۱۹۶۴ تعداد نصیریه در سوریه ۶۰۰/۰۰۰ نفر یا یازده درصد جمعیت کشور برآورد شد (آمار جدیدتری وجود ندارد). در لبنان اقلیتی نصیری در مجاورت جنوب مرز سوریه وجود دارد. در میان مرزهای کنونی ترکیه، اقلیت‌های بزرگی در انطاکیه و در جنوب شرق اسکندرون یافت می‌شوند. از قرن نوزدهم مهاجر نشین‌های نصیری در سیلیسیا، به ویژه در طرسوس و آدنا تأسیس شده‌اند (تقریباً ۸۰/۰۰۰ نفر در ۱۹۲۱؛ رقم کنونی معلوم نیست. مقایسه کنید با نقشه‌های موجود در Weulersses, i, 58f).

۳. خاستگاه. این فرقه در اواسط قرن سوم در عراق شکل گرفت. به گفته نوبختی (مقایسه کنید با قمی ۱۰۰-۱۰۱، کشی ۵۲۰-۵۲۱ و Halm, *Gnosis*, 282-3) محمد بن نصیر نمیری از حامیان امام دهم شیعیان، علی الهادی (ع) (م ۲۵۴) بود. او برای این امام سرشتی الوهی قائل شد، که به همین دلیل مورد لعن وی قرار گرفت (کشی ۵۲۰، ۹۹۹) و برای خود مدعی شأن پیامبری شد و به تناسخ و اباحه معتقد بود. محمد بن موسی بن حسن بن فرات جعفری، کاتب دربار بغداد از او حمایت می‌کرد (کشی ۳۰۲، ۵۵۴). بنابراین سنت نصیری، ابن نصیر شاگرد مورد علاقه امام یازدهم حسن عسکری (ع) (م ۲۶۰) بود و این

منجی موعود صحیح نباشد؛ اما یک عامل تعیین‌کننده در رسیدن به موفقیت و فراتر رفتن آن از مرزهای ایران در دوره هیلنی است. به احتمال زیاد، اعتقاد به بودای آینده - «میتریه»^۱ - نیز مدیون و متأثر از همان عقیده به سوشینت است و ریشه‌های عقیده به مسیحا در مسیحیت را هم در همین منبع سوشینت زرتشتی می‌توان یافت.

"soshyant" *Encyclopedia of Religion* Vol. 13, PP. 69-70.

غلامرضا اکرمی

نُصیریه

فرقه‌ای شیعی که در غرب سوریه و جنوب شرقی ترکیه امروزی پراکنده‌اند؛ از شاخه تشیع افراطی (غالی) کوفه که تا دوران معاصر باقی مانده‌اند.

۱. ریشه‌شناسی. خود نصیریه این نام را مشتق از اسم نام پیشوایان ابن نصیر می‌دانند. در متون اسلامی این نام قبل از تأسیس این فرقه در لاذقیه در قرن پنجم، در سوریه ثبت نشده است.

۲. پراکندگی کنونی. مرکز نصیریه در سوریه، در جبل انصاریه است که امروزه به جبل العلویین معروف است. نصیریه از این کانون پراکنده شده و در بخش‌هایی از دشت‌های اطراف ساکن شده‌اند. با این وجود، شهرهای اطراف جبل همواره اکثریتی غیر نصیری داشته‌اند (لاذقیه، طرطوس، حمص، مصیاف). در

کرخ در جنوب بغداد بود، ولی ظاهراً زندگی سیّاری را گذرانده و شاعر خوش قریحه‌ای بوده است (دیوان او باقی مانده است). از قرار معلوم او همان کسی بود که آموزه‌های این فرقه را به شمال سوریه برد؛ او اثر خود، کتاب الهدایة الکبری را به سیف الدوله، امیر حمدانی حلب، پیشکش کرد (تاریخ العلویین، ۲۶۰، ۳۱۸). خصیبی در سال ۳۴۶ یا ۳۵۸ در حلب از دنیا رفت و آثار بسیاری را برجا گذاشت. قبر او در شمال حلب، که به نام شیخ یا براق شناخته می‌شود، هنوز از سوی نصیریان کنونی مورد احترام است (تاریخ العلویین، ۲۵۹).

جانشین خصیبی در حلب، محمد بن علی جلی بود. او مدتی زندانی مسیحیان بود و پس از سال ۳۸۴، احتمالاً در حلب، از دنیا رفت (تاریخ العلویین، ۲۶۰).

سرور بن قاسم طبرانی، جانشین جلی در حلب، در سال ۴۲۳ آن شهر را به دلیل جنگ‌های پیاپی در آن منطقه ترک کرد و در لاذقیه ساکن شد. در این‌جا او بنیانگذار واقعی جمعیت نصیری سوری بود؛ به نوشته تاریخ العلویین، ص ۳۲۷، دودمان محلی لاذقیه آموزه‌های نصیری را برگزیدند. او که آثارش بخش عمده‌ای از سنت مکتوب نصیریان را شکل می‌دهد، در سال ۴۲۶ در لاذقیه از دنیا رفت؛ قبر او که هنوز مورد احترام است، در مسجد شعرانی قرار دارد (تاریخ العلویین، ۲۶۲-۲۶۵).

امام وحی جدیدی را به او سپرد که هستهٔ اصلی عقاید نصیری را تشکیل داد. در قدیمی‌ترین منابع (نوبختی، قمی، بغدادی) این فرقه نصیریّه (برگرفته از نسبت ابن نصیر) نامیده می‌شد؛ از قرن پنجم به بعد عنوان نصیریّه رایج شد (استرابادی، منهج المقال ۳۱۴؛ فریت‌لندر در JAOS, xxix, 126ff. [1908]; شهرستانی ۱۴۳-۱۴۵).

نوشته‌های نصیریان، سلسلهٔ شاگردان مؤسس این فرقه را که در سنت عقاید سزّی این فرقه، قدرت را در اختیار داشتند، برای ما آشکار کرده است. از محمد بن جندب جانشین ابن نصیر، جز نام، اطلاع دیگری نداریم. شاگرد او ابو محمد عبدالله جنبلانی (م ۲۸۷) ظاهراً مهاجری ایرانی بوده است (جنبلاء میان کوفه و واسط قرار دارد). احتمالاً او مسبب ویژگی‌های به ظاهر ایرانی عقاید نصیری بوده است، مثلاً اقتباس جشن‌های ایرانی مربوط به اعتدالین، نوروز و مهرگان، که از سوی نصیریان به عنوان روزهای تجلی الوهیت علی (ع) در خورشید گرامی داشته می‌شود. جنبلانی شخصیت مطرح در کتاب الاکووار و الادوار النورانیّه است که نقل قول‌های بسیاری از آن، در تقویم جشن‌های نصیریان باقی مانده است و احتمالاً اصل کتاب از خصیبی، شاگرد و جانشین ابن جندب است.

ابو عبدالله حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۴۶) رئیس جمعیت نصیری در حومه

۴. تاریخ. جمعیت نصیری در قرون وسطی ناشناخته است. در نخستین سال‌های قرن دوازدهم بخش غربی قلمرو نصیریان توسط صلیبی‌ها تصرف شد.

به دنبال تصرف لاذقیه توسط صلاح‌الدین در سال ۵۸۴، جبل بخشی از سلطان نشین ایوبی شد. در دورهٔ ممالیک تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا نصیریان به کیش تسنن درآیند و تشراف به این فرقه ممنوع شد. پس از شورش نصیریان، سلطان قلاوون^۱ بر منع هرگونه تشراف به این آیین تأکید کرد و دستور ساختن مسجد در هر شهرکی را داد. مسئولیت حفظ این فرمان بر عهدهٔ ساکنان محلی بود. ولی ابن بطوطه در اواسط قرن هشتم نقل می‌کند که این مساجد رها شده یا حتی به طویله و اصطبل تبدیل شده‌اند (ابن بطوطه، ج ۱، ۱۷۷). ابن تیمیه (م ۷۲۸) با فتوای مشهور خود نصیریان را بدعت‌گذارتر از بت‌پرستان دانست و جهاد علیه آنان را تجویز کرد (S. Guyard, *Fewa*, Dussaud, 31-28) و در سال ۷۴۵ «کتاب‌های مشتمل بر عقاید نصیریان» مصادره شد.

ولی نصیریه از این اذیت‌ها جان به در برد و تا دوره عثمانی فعال ماند. در این دوره ظاهراً فشار بر این فرقه کاهش یافت. اما در مواقع بسیاری، به ویژه در سال ۱۸۷۰ و ۱۸۷۷، سربازان عثمانی قلمرو نصیریان را غارت کردند و سرانجام

موفق شدند که قدرت قبایل را در هم شکسته و در آنجا حکومت مستقلاً برقرار کنند (برای جمع آوری مالیات‌ها و سربازگیری)؛ مساجد ساخته شدند. ولی خالی ماندند (Dussaud, 32-8).

در سال‌های آخر امپراتوری عثمانی، محمد امین غالب طویل، نصیری اهل آدنا و رئیس پلیس چند ولایت، تاریخ علویین را تالیف کرد که در سال ۱۹۲۴ به عربی منتشر شد. در این کتاب اصطلاح نصیری که از قرون وسطا کاربرد داشت برای نخستین بار جای خود را به اصطلاح علوی داد که از آن به بعد رایج شد. هدف این کتاب آن بود که نصیریان را از اشتهاشان به بدعت‌گذار و حتی مشرک نجات دهد و نشان دهد که در واقع آنان شیعیان دوازده امامی راستین‌اند. به همین دلیل است که از سال ۱۹۲۰ به این طرف قضات جعفری مذهب در شهرهای جنوب کشور منصوب شده‌اند (EI1, s.v. Nusairi).

بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی، منطقه علویان در سال ۱۹۳۷ به استانی از دولت جدید سوریه تبدیل شد.

۵. آموزه‌ها. نصیریه همانند غلات، علی بن ابی طالب (ع) را به مثابه خدای بزرگ قدیم و ازلی تقدیس می‌کنند. اساس آموزه نصیری نظریه‌ای ماهیتاً گنوسی دربارهٔ پیدایش کیهان است

عبارتند از: علی (معنا)، محمد (اسم). حجاب)، و سلمان فارسی (باب). ابواب یازده امام واسطه‌های میان الوهیت پنهان و مؤمنان تشریف یافته‌اند؛ مثلاً محمد بن نصیر. باب امام یازدهم. حسن عسکری بود که الهامات سرّی‌اش را تنها وی با نصیریه در میان گذاشت. هر مردی که هویت معنا را بشناسد نجات یافته، می‌تواند از تناسخ رهایی یابد؛ روح او از بدن آزاد، و به ستاره‌ای منتقل می‌شود، و سفر خود را تا آن سوی هفت آسمان دنبال می‌کند تا به مقصد نهایی برسد. زنان از این سیر محرومند، زیرا آنان از گناهان شیاطین زاده شده‌اند؛ به همین دلیل آنان مجاز به شرکت در مناسک مردان نیستند (Sulayman, Bakura, 61). دیانت عامیانه نصیریه، به ویژه دیانت زنان، احترام به مکان‌های بلند، چشمه‌ها و درختان سبز را با خود حفظ کرده است. برای زیارات مقایسه کنید با Weulersse, i. 255-62؛ برای آداب تشرّف و جشن‌ها مقایسه کنید با Dussaud, 104ff., 136ff.؛ Weulersse, i, 259-61; Halm, *Gnosis*, 303ff. Halm, *Nosayriya in the Enc. of Islam*, Vol.8, PP 145-8.

محمد حسن محمدی مظفر

(Sulayman, Bakura, 59-61; Halm, *Gnosis*, 298ff.). در آغاز زمان، ارواح نصیریان انواری بودند که خدا را در میان گرفته، ستایش می‌کردند؛ سپس علیه او شورش کردند و در الوهیتش تردید کردند. از آن زمان به بعد، آنها از صعود به بلندی‌های آسمان بازداشته شده، به زمین تبعید گشتند، در اینجا آنها در بدن‌های مادی محصورند و محکوم به تناسخند. در جریان سقوط آنها خدای بزرگ هفت مرتبه بر آنها ظاهر شده، آنها را به اطاعت فرا می‌خواند، ولی آنها سر باز می‌زنند. در هر ظهوری خدا که معنا نامیده می‌شود با دو اِقنوم فروتر همراهی می‌شود: «اسم» که «حجاب» هم نامیده می‌شود، و «باب». در زندگی زمینی، این سه گانه در نمونه‌های بسیاری آشکار می‌شود: معنا پی در پی در هابیل، شیث، یوسف، یوشع، آصف، پطرس و علی بن ابی‌طالب (ع) و سپس در امامان تا امام یازدهم حسن عسکری (ع) تجسد یافته است: بنابراین همهٔ اینان ظهورات الوهیت‌اند. ولی سرشت حقیقی شان با حضور حجاب یا اسم (آدم، نوح، یعقوب، موسی، سلیمان، عیسی و محمد) پنهان شده است؛ هر یک از آنها با بابی همراهی می‌شوند. سه گانهٔ اصلی دوران اسلامی